

## ادبیات گفت‌وگو در قصه‌های قرآنی

عبدالستار دامنی<sup>۱</sup>، صادقہ اصفیان<sup>۲</sup> و صدیق نارویی<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup>کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عرب

<sup>۲</sup>کارشناسی دینی و عربی

<sup>۳</sup>کارشناسی ارشد آموزش زبان انگلیسی

### چکیده

خداوند متعال پیام‌های والای معنوی را در ضمن داستان برای بشر نقل می‌کند. داستان‌های قرآن تنها به منظور القای پیام نیست، بلکه علاوه بر آن، از زیبایی‌های هنری و روایتی بسیاری برخوردار است و همین امر نیز سبب می‌شود که مخاطب داستان را به شکلی جدی دنبال کند و با مضمون قصه و پیام معنوی آن ارتباط عمیق‌تری برقرار کند. یکی از این عناصر، گفتگو است؛ گفتگو در قصه‌های قرآن شگردها و ظرافت‌های خاصی دارد و بسیاری از نقش‌های داستانی این عنصر را ایفا می‌کند. به بیان دیگر در قصه‌های قرآنی، هدف‌های گفتگو در داستان‌نویسی، رعایت شده است. در این پژوهش با روش توصیفی \_ تحلیلی سعی بر این است که اهداف و کارکردها و نقش‌های گفتگو در قصه‌های قرآنی، تبیین شود. اهمیت این کار از این‌روست که در آن قصه‌های قرآنی و گفتگو بر اساس معیارهای داستان‌نویسی جدید بررسی می‌شود و مورد خوانش قرار می‌گیرد و بدین ترتیب، جنبه‌هایی از اعجاز قرآنی به تصویر کشیده می‌شود و خاصیت فرازمانی قرآن بیشتر آشکار می‌شود. نتیجه‌های به دست آمده از پژوهش بیانگر این است که گفتگو در قرآن کارکردهای بلاغی و زیبایی‌شناسی بسیاری دارد که از جمله‌ی آن می‌توان به گسترش عمل داستانی و پیشبرد روند داستان، شخصیت-پردازی، واقعیت‌نمایی حوادث، کشمکش و ایجاز اشاره کرد.

واژگان کلیدی: قصه‌های قرآنی، ادبیات گفتگو، قرآن.

## مقدمه

هوش هیجانی، پدیده‌ای است که در دهه اخیر مورد استقبال قرار گرفته است، دلیل این امر توانایی فرضی هوش هیجانی در حل بهتر مسائل، کاستن از میزان تعارفات بین آنچه انسان احساس می‌کند یا آنچه فکر می‌کند یا همان تقابل عقل و احساس و مشاهده قرآن کریم به عنوان آخرین کتاب آسمانی یک شاهکار ادبی بی نظیر است. این کتاب برای انتقال پیام خود از شیوه‌های گوناگونی استفاده کرده که داستان از مهم‌ترین آن‌هاست و مقصود را به صورت تصویر در مقابل مخاطبان خود آشکار می‌سازد و از این طریق درک مخاطبان را عمیق‌تر می‌سازد؛ و هدف قرآن از داستان‌سرایی سرگرمی نیست بلکه به‌عنوان کتابی آسمانی که برای عبرت‌آموزی، آوردن راهکارهای تربیتی، ارائه آموزه‌های دینی، هدایت بشری است؛ و در آن به روایت سرگذشت واقعی ملت‌ها و اقوام و اشخاص می‌پردازد.

در این میان گفت‌وگو یکی از بارزترین عناصر داستان به شمار می‌آید که باعث حرکت و پویایی آن می‌شود و یکی از عناصر زنده داستان است، گفت‌وگو به معنی تبادل کلام بین دو طرف است و مقصود از حوار کشف حقایق است برخلاف جدال که گفت‌وگوی بین دو طرف است.

اصطلاح گفت‌وگو (حوار) در صورتی اطلاق می‌شود که بین دو شخص صورت پذیرد و این امر بیشتر برای این است که یکی از دو طرف بتواند سخن خود را به کرسی بنشاند، حوار در داستان‌های قرآنی بیشتر موضوعات دینی دارد خداوند گفتگو را به‌عنوان جریان پویا در قرآن وارد نموده است تا همه بندگان از احوال پیشینیان مطلع شوند و پند و عبرت گیرند.

بخش مهمی از آیه‌های قرآنی را داستان‌های آن تشکیل داده است؛ داستان‌ها در قرآن از حیث کمیت به چند دسته تقسیم می‌شوند؛ برخی از این داستان‌ها کوتاه و برخی در آیه‌هایی بیشتر و بعضی با تفصیل و طول بسیار بیان شده‌اند. در بیش از ۶۰ داستان قرآن شاهد قصه هستیم که قسمت اعظم آن مربوط به داستان‌های پیامبران و سرگذشت امم پیشین است. قرآن کلامی پیام محور است، اما پیام محور بودن متن قرآن و قصه‌های قرآنی بدان معنا نیست که آن، سخنی مستقیم و بدون جاذبه‌های معنایی، ادبی و هنری کلام باشد. بلکه برعکس، کلامی هنری که از شاخصه‌های زیبایی شناسانه برخوردار باشد، به نحو بهتری می‌تواند پیام را منتقل کند و در ذهن مخاطب بنشاند؛ بنابراین، حضور معنایی والا در قرآن هیچ منافاتی با حضور زیبایی و سبک‌های هنری شاخص در قرآن ندارد و هر دو، به شکلی توأمان در قرآن حاضر هستند. به بیان دیگر، زیبایی‌های قرآن علاوه بر اینکه مطابق با معیارهای افراد هزار و چهارصد سال پیش است، این قدرت را دارد که در هر دوره بر اساس معیارهای تازه و اصیل خواننده شود و به همین جهت است که به آن لقب زبان روشنگر «لسان مبین» داده‌اند، چراکه اگر تنها عده‌ای در دوره‌ای خاص بتوانند با این کتاب ارتباط برقرار کنند، دیگر روشنگر محض نیست.

این مساله را به وضوح در خصوص قصه‌های قرآنی مشاهده می‌کنیم؛ یعنی در وهله‌ی نخست هدف از قصه‌های قرآن، همان هدایت است اما در کنار این هدف والا، قصه‌ها فارغ از زیبایی‌های هنری نیستند و این زیبایی‌ها در درجه‌ی اول باید برگرفته از مواد آشنای ذهن مخاطبان آن روز جزیره‌العرب باشد، اما این‌همه‌ی ماجرا نیست بلکه باید در کنار آن، به گونه‌ای باشد و زیبایی‌هایی داشته باشد که همه مردم جهان در آن روزگار و همه‌ی روزگاران بتوانند با آن ارتباط روحی برقرار نمایند و این هنر بزرگ و اعجاز بی نظیر آنگاه تحقق می‌یابد که مخاطبان از شنیدن قصه‌های قرآن دچار حیرت و تعجب نشوند و قصه‌ها برایشان غریب نباشد، بلکه با معیارهای اصیل خود بتوانند آن را بخوانند.

بر اساس آنچه گفته شد، قصه‌های قرآن را می‌توان بر اساس معیارهای امروزی که از اصالت و کارکرد برخوردارند، خواند. در داستان‌نویسی امروزی، عناصر زیادی را برای یک داستان ذکر کرده‌اند که عبارت از پیرنگ، کنش، شخصیت، کشمکش، فضا، گفتگو و است. در پژوهش حاضر تلاش بر این است که عنصر داستانی گفتگو در قصه‌های قرآنی مورد بررسی قرار گیرد. گفتگو از آنجایی که در به شکل تبادل کلام میان دو تن ایراد می‌گردد، در داستان‌های قرآنی باعث حرکت و پویایی متن شده است. در واقع کارکرد کلاسیک گفتگو نیز در همین مساله نهفته است و بیانگر نوعی جدال احسن میان پیامبران و صالحان از یک سو و مشرکان از دیگر

سو است؛ بنابراین گفتگو، از جنبه‌ی معیارهای کلاسیک بیانگر نوعی دیالکتیک میان خیر و شر است و در داستان‌های قرآنی بیشتر موضوعات دینی دارد یعنی موضوعاتی که پیامبران به خاطر آن در بین قومش مبعوث شده‌اند و با آن‌ها به مجادله پرداخته‌اند و بیشتر در مورد وحدانیت، رستاخیز است؛ اما سوای از این کارکرد کلاسیک، گفتگو یکی از شگردهای اصلی داستان‌نویسی جدید است که در داستان‌های بلند و کوتاه امروزی، کارکرد و نقش‌های متعددی دارد؛ این کارکردها در پیشبرد روند داستان، شخصیت‌پردازی، ایجاد کشمکش و هول و لا در داستان، ایجاز، واقعیت‌نمایی و غیر خلاصه می‌شود که در پژوهش زیر به دنبال خوانش داستان‌ها و گفتگوهای قرآنی بر اساس آن هستیم.

### پیشینه و اهمیت تحقیق

سوابقی که در این زمینه از کتاب و مقاله و پژوهش‌های اینترنتی یافت شد عبارت‌اند از:  
کتاب:

\_ احمد خلف الله، محمد (۱۹۹۹ م) الفن القصصی فی القرآن الکریم، موسسه الانتشار العربی

\_ محمد حسینی، فضل الله (۲۰۰۱ م) الحوار فی القرآن قواعد و اسالیبه و معطياته، دارالملاک، بیروت  
مقاله:

\_ طاهری نیا، دریانورد، تحلیل ساختار عنصر گفت‌وگو در داستان حضرت ابراهیم در قرآن کریم، سال اول، شماره ۱ دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳.

\_ کریمی نیا، محمدمهدی، گفت‌وگو در قرآن کریم، شماره ۲۹، اردیبهشت ۱۳۸۳.

### سؤال‌های تحقیق

۱. قرآن در نقل قصه‌ها برای انتقال مفاهیم از چه شیوه‌هایی بهره گرفته است؟
۲. نقش گفتگو در شخصیت‌پردازی قصه‌های قرآنی به چه صورت انجام گرفته است؟
۳. عناصر شناخته شده نمایشی تا چه حدی قابل بررسی در قصه‌های قرآنی هستند؟

### ۱\_۶ فرضیه‌های تحقیق

۱. به نظر می‌رسد که شیوه‌های انتقال مفاهیم در قصه‌های قرآنی تربیتی هستند.
۲. به نظر می‌رسد که شخصیت در قصه‌های نقش موثری در القای پیام به مخاطب دارد.
۳. به نظر می‌رسد که در تمامی قصه‌های قرآن عناصر شناخته شده نمایشی از جمله عنصر شخصیت، پیش بردن وقایع داستانی، ارائه صحنه به کار رفته است.

### ۱\_۷ اهداف تحقیق

۱. آشنایی با عناصر گفتگو در قصه‌های قرآن کریم.
۲. آشنایی با شیوه‌های انتقال مفاهیم دعوت پیامبران.
۳. کمک به دانشجویان رشته زبان و ادبیات عربی و علوم قرآنی.

### ۱\_۸ شیوه انجام تحقیق

روش تحقیق در این پژوهش براساس هدف توصیفی \_ تحلیلی است.

### تعریف واژگانی قصه:

قرآن کریم حوادث و رویدادهای واقعی را «قصص» نامیده است:

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ (یوسف: ۳).

ما نیکوترین سرگذشت را به‌موجب این قرآن که به تو وحی کردیم بر تو حکایت می‌کنیم و تو قطعاً پیش از آن از بی‌خبران بودی .

اما از حیث واژگانی این قصه معنایی ظریف و دقیق تری دارد. چراکه زبان عربی از ظرفیتی سرشار برخوردار است و در میان زبان‌های مختلف بشر، به مانند دریایی کرانه‌مند و گسترده است که در عین حال ژرفایی بس عمیق دارد. ذوق سرشار مردمان صحرا، سبب شده که از نسبت به کوچک‌ترین مسائل بی تفاوت نباشند و در خصوص آن کنکاش نمایند و در آفرینش واژه‌های نو و اشتقاق‌های آن، صبر و شکیبایی بسیار از خود نشان دهند. واژه‌ی قصه نیز بر همین سبک و سیاق، دارای اشتقاق‌ها و معناهای بسیاری است؛ خاصه آنکه «قصه، ریشه‌ای عمیق در تاریخ دارد و قدمت آن به حدود چهار هزار سال پیش از تولد مسیح برمی‌گردد» (میر صادقی، ۱۳۷۶: ۳۲).

خود واژه‌ی قصه بر وزن «فَعْلَةٌ» است و نوعی مصدر از فعل «قَصَّ» به معنای خبر، حدیث، بخشی از سخن، امر، آنچه نوشته شود، شأن، داستان، حال، کار، سخن، رمان و قصه‌ای که نوشته شود، آمده است» (ملبولی، ۱۳۷۶: ۱۷).

قصه از «قصص» و «القص» گرفته شده است که به معنای دنبال کردن اثر چیزی است. «قصصتُ أثره» یعنی «نشانه‌اش را دنبال نمودم». قصص به معنای آثار و نشانه‌هاست؛ به همین منظور در قرآن بدین معنا به کار رفته است و عنوان شده «فارتدأ علی آثارهما قَصَصاً» (به دنبال آثار ایشان برگشتند درحالی که آن را دنبال می‌نمودند) (کهف: ۶۴). این آیه در داستان برگشتن موسی و همراه او برای پیدا کردن ماهی است؛ درجایی دیگر در سوره‌ی قصص نیز این چنین آمده است «و قالت لأخته قَصِیْه» به خواهر موسی گفت: او را دنبال کن» (قصص: ۱۱) (ر.ک: راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ماده‌ی قصص).

در تعریفی دیگر از قصه این چنین آمده است که اصل «قص» و «قصص» به معنای پی‌جویی است. سرگذشت را «قصص» و «قصه» گویند، چون گوینده آن را تعقیب می‌کند و در دنبال آن است» (قرشی، ۱۳۷۱: ماده‌ی قصص). در لسان العرب در معنای «قصه» این چنین آمده است: «قصص یعنی روایت کردن قصه‌ها. قصه علاوه بر معنای رایج، معنای یک جمله از کلام را نیز دارد و در این خصوص گفته می‌شود: «در سر، قصه‌ای دارد» و آیه‌ی «نحن نقصُّ علیک أحسن القصص» (یوسف: ۳) نیز از همین مورد است» (ابن منظور، ۱۴۱۴ ق: ماده‌ی قصص).

در سوره‌ی اعراف این آیه، به شکل زیر آمده است:

وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَا بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِن تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (اعراف: ۱۷۶).

اگر می‌خواستیم قدر او را به وسیله آن [آیات] بالا می‌بردیم اما او به زمین [دنیا] گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد از این رو داستانش چون داستان سگ است [که] اگر بر آن حمله‌ور شوی زبان از کام برآورد و اگر آن را رها کنی بازهم زبان از کام برآورد این مثل آن گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند پس این داستان را [برای آنان] حکایت کن شاید که آنان بیندیشند.

گاهی قصص به صورت مصدر و در قالب مفعول مطلق نوعی نیز به کار رفته است، یعنی «حکایت کن حکایتی زیبا»؛ همچنین ممکن است «قصص» در آیه فوق، اسم مصدر و مفعول به است یعنی «پس این سرگذشت را (بر آنان) بازگو، شاید بیندیشند» (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۸: ۳۴۹).

در لغت‌نامه‌ی دهخدا در خصوص قصه این گونه آمده است: «القص» یعنی بر گفتن قصه، بر پی کسی رفتن، در پی کسی رفتن اندک‌اندک» (دهخدا، ۱۳۳۷، ج ۱۰: ۳۱۴).

فرهنگ معین علاوه بر ذکر معانی مشابه، برای واژه‌ی «قصه»، در وجه تسمیه آن آورده است: «قصه» رفع کردن به مفهوم دادخواهی و مرافعه نزد سلطان یا امیر یا وزیر بردن است و ظاهراً در قدیم، عرض حال را به اختصار می‌نوشتند و بالای چوبی نصب می‌کردند و در بیرون قصر بر منظر پادشاه یا امیر می‌داشتند. از این رو، تعبیر مزبور پدید آمده است» (معین، ۱۳۸۲، ج ۲: ۱۸۹۱).

در کتاب‌های لغت درباره‌ی مصدر یا اسم بودن این واژه، اختلاف نظر وجود دارد. در بیشتر کتاب‌های لغت و آثاری چون لسان العرب، اقرب الموارد، منتهی الأرب و تاج العروس، آن اسمی در نظر گرفته شده است که معنای مصدر دارد (عبدربه، ۱۹۷۲: ۴۱).

بنا بر آنچه گفته شد، قصه در اصل به معنای دنبال کردن است، اما در اصطلاح به سخنی گفته می‌شود که چنان هنرمندانه و دلکش است که مخاطب ناخودآگاه حوادث آن را دنبال می‌کند و پیگیری می‌نماید. داستان‌های قرآن نیز از همین قبیل است؛ چراکه در قرآن، حوادث و سرگذشت‌های تاریخی با اسلوب‌های بیانی، تکنیک‌های داستانی و تصویرهای زیبا بیان می‌شود و مخاطب به‌مانند یک بیننده به دنبال کردن حوادث و صحنه‌ها می‌پردازد.

## ۲\_۲ معنای اصطلاحی قصه:

زبان پدیده‌ای پویاست و دلالت‌های واژگان به‌مرورزمان دستخوش تغییر می‌شود. این مساله به شکل خاص، در مورد واژه‌ی قصه دیده می‌شود؛ چراکه این واژه نیز به‌مرورزمان دلالت‌های تازه و نوتری را به خود دیده است. اگر به مثال‌های قرآنی دقت کنیم، مشاهده می‌نماییم که در قرآن، واژه‌ی «قصه» که جمع آن «قِصَص» باشد، نیامده است، اما کلمه‌ی «قِصَص» در مجموع هفت بار در قرآن کریم ذکر شده است که شش مورد آن در ضمن آیات آمده است و یک مورد هم نام سوره‌ی بیست و هشتم قرآن کریم است» (پروینی، ۱۳۷۹: ۹۰-۹۱). به‌بیان‌دیگر در قرآن هر جا که لفظ قصه مراد بوده است، در قالب «قِصَص» ظاهر شده است. در قرآن خود لفظ قصه و همچنین جمع آن یعنی قِصَص استعمال نشده است» (همان: ۹۰).

اگر بخواهیم ریشه‌های قصص را نیز بررسی کنیم باید بگوییم در قرآن از ریشه «ق، ص، ص»، ۳۰ واژه پدید آمده است که شش مورد مصدر قصص، ۲۰ مورد مشتقات فعلی و ۴ مورد واژه قصاص است که در اصل لغت به معنای اتباع و پیروی قدم‌به‌قدم است (رک: اشرفی، ۱۳۷۵: ۲۸).

البته در کنار «قِصَص» در قرآن واژگان دیگری نیز به‌کاررفته است که دلالت قصه را در خود دارد؛ ازجمله‌ی این واژگان «نبأ، حدیث، مَثَل، آیه» است که در آیه‌های زیر مشاهده می‌کنیم:

تَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (قصص: ۳).

وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ (طه: ۹).

لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكِنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ (سبأ: ۱۵).

قصه در قرآن دلالت خاصی دارد و می‌توان در خصوص آن این‌گونه گفته که «قصه‌ی قرآنی عبارت است از روایت و نقل وقایع و حوادث واقع و حقی که از روی علم باهدف و پیامی مشخص، پیگیری می‌شوند» (ملبویی، ۱۳۷۶: ۹۴). در تعریف دیگری در خصوص مفهوم قصه در قرآن این‌چنین آمده است «قصه از نظر قرآن، سرگذشت حقیقی و واقعی و راستینی است که اساس آن علم الهی است و به‌منظور وسعت بخشیدن اندیشه انسان و تشویق خردمندان به عبرت گرفتن بیان‌شده و طوری نقل‌شده که نویسنده یا خواننده آن را دنبال کند» (شوقی، ۱۹۹۰: ۸۵).

در دنیای امروز که بسیاری از علوم تخصصی‌شده‌اند، واژگان بسیاری نیز در کنار آن معنای خاصی به خود گرفته‌اند؛ چراکه امروزه بسیاری از اصطلاحات از اصل واژگانی خود فاصله گرفته و معنای علمی خاص خود را دارا هستند. این مساله در مورد واژه‌ی قصه صدق می‌کند؛ در «ادبیات داستانی جدید، باریشه‌ی نه‌چندان دور، هر اصطلاحی متناسب با کاربرد آن تعریف و مرزبندی شده است؛ از همین رو داستان مفهوم گسترده‌تری یافته و «قصه» نوعی از داستان به شمار می‌آید» (میر صادقی، ۱۳۷۶: ۱۶۷). معادل اصطلاح «داستان» به معنای فنی و هنری امروز، در زبان معاصر عربی «القصة الفنیة» یا «القصة الفنیة» است و معادل اصطلاح «قصه سنتی» در ادبیات معاصر عربی، همان «القصة» است (رک: فاخوری، ۱۹۹۱، ج ۲: ۱۵۲). قصه در معنای سنتی آن معمولاً به آثاری اطلاق می‌شود که در آن تأکید بر حوادث خارق‌العاده بیشتر از تحول و تکوین آدم‌ها و شخصیت‌هاست (رک: میر صادقی، ۱۳۷۶: ۲۴).

بر این اساس در ادبیات داستانی ما داستان‌هایی مثل حماسه‌های رستم و سهراب، داستان امیرارسلان نامدار و سمک عیار و ... قصه نامیده می‌شود. در یک تعریف دیگر می‌توان در خصوص قصه این‌گونه گفت که «قصه عبارت است از روایت و نقل وقایع و حوادث واقعی و حقی که از روی علم باهدف و پیامی مشخص پیگیری می‌شوند» (ملبویی، ۱۳۷۶: ۸۱).

در یک تقسیم‌بندی، قصه‌های قرآن به تاریخی و تمثیلی تشبیه شده است؛ قصه‌های تاریخی شامل داستان‌های انبیاء (علیهم‌السلام) و مبعوث شدن ایشان به‌سوی قوم خویش است؛ در این داستان‌ها شاهد بیان معجزات پیامبران و موضع‌گیری معاندان و مشرکان در قبال ایشان هستیم. در داستان‌های تاریخی مراحل دعوت و پیشرفت آن با دقت تمام توصیف می‌شود و سرنوشت مؤمنان و تکذیب‌گران بیان می‌شود. از بارزترین داستان‌های قرآنی، داستان‌های پیامبران الهی نوح، ابراهیم، موسی، هارون، عیسی، صالح، ثمود، هود، عاد، شعیب، لوط (علیهم‌السلام) است. قصه‌های تاریخی یکی از بهترین ابزارهایی است که در قرآن آمده تا با کمک آن تبلیغ دین انجام شود با مخالفان جدالی نیکو صورت پذیرد و در خصوص کسب رضایت پروردگار به مؤمنان بشارت‌ها داده شود و از معصیت آن ذات باری تعالی بر حذر داشته شود، اصول دعوت اسلامی و اهداف آن تبیین شود و قلب پیامبر اکرم (ص) و یاران ایشان، تسکین گیرد و قرص شود و صدق نبوت پیامبر تأیید گردد.

منظور از قصه‌های تمثیلی آن‌هایی است که آغاز داستان آن به شکلی است که عنوان می‌شود، برای مثال زده شده است. این مثال عمدتاً بدین خاطر است که وضعیت و حالت مخاطبان زمان پیامبر (مخاطبان بعدی) شبیه حوادث آن داستان است. برخی از داستان‌های تمثیلی به اشخاص معینی نسبت داده نشده، بلکه داستان به شخصیت‌هایی ناشناخته در یکجا و مکان نسبت داده شده است.

این مسأله از اسلوب‌های بیان قصص و نقل تاریخی قرآن است که حقیقت را از زبان فرد یا افراد گمنام بیان می‌کند؛ همانند شخصی مؤمن و گمنام در قصر فرعون که با رفتارها و عملکرد او مبارزه می‌کند؛ زیرا عملکرد فرد است که تاریخ را تحت تأثیر قرار می‌دهد و نه نام و تعداد اشخاص؛ به‌طور مثال، تعداد اصحاب کهف نامشخص است و در قرآن از ذکر تعداد نفرات پرهیز شده است؛ زیرا قرآن در تاریخ صرفاً به دنبال خبررسانی نیست، چون این عملکرد انسان‌هاست که باقی می‌ماند. ذکر تعداد در تاریخ، شرط پیروزی نیست، بلکه اعتقاد و باور ایمانی شرط موفقیت است. همچنین قدرت سلاطین و ملازمان ایشان شرط پیروزی نیست و این خود از اصول ارزشمند و سنت‌های کلی تاریخ مأخوذ از قرآن است که بنیاد آن بر اصول انسانی گذاشته شد و نه اشرافیت. از این‌رو، در قصه‌ها اگر از ذکر نام فرد یا تعداد آن‌ها خودداری می‌شود، برای این است که حرکت آن‌ها روش، نمونه و معیاری برای همه نسل‌ها و قابل تکرار است، اگر اراده کنند و در مسیر حق حرکت کنند (رضایی، ۱۳۹۳: ۱۲۶).

اگر به برخی سوره‌ها دقت کنیم، این مسأله را به‌وضوح مشاهده می‌کنیم؛ مثلاً در سوره الشمس تم اصلی قصه، تکذیب رسالت و نشانه بودن ناقه‌ی صالح (ع) است لذا سبک و سیاق بیان واقعه حول واژه‌های رسول‌الله و اشقاها است و نه نام نبی و شخصیت منفی داستان تا بدین ترتیب یادآور رسالت صالح (ع) باشد و بر این موضوع تأکید کرده باشد و از آن طرف با استفاده از واژه‌ی شقی گروه مخالف را با این وصف معرفی کند، لذا نام این افراد در داستان برده نشده و به شکل مبهم بیان شده است. چراکه قصص قرآن برای اهداف خاصی نقل شده‌اند و تمامی عوامل قصه در پرتوی آن اهداف محو یا کم‌رنگ و پررنگ شده‌اند (همامی و نقوی، ۱۳۹۴: ۹).

به‌عنوان مثال خداوند در آیه‌های سی‌ودو تا چهل‌وچهار سوره‌ی کهف، داستان زیر را بیان می‌کند:

وَأَضْرَبَ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زُرْعًا (۳۲) كَلْنَا الْجِنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهَا وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا وَفَجَّرْنَا خِلَافَهُمَا نَهْرًا (۳۳) وَكَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا (۳۴) وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا (۳۵) وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا (۳۶) قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا (۳۷) لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا (۳۸) وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنْ تَرَىٰ أَنَا أَقْلُ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا (۳۹) فَعَسَىٰ رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنَّ خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا (۴۰) أَوْ يُصْبِحَ مَاءً غُورًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا (۴۱) وَأَحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفِّهِ عَلَىٰ مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا (۴۲) وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا (۴۳) هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا (كهف: ۳۲-۴۴).

و برای آنان آن دو مرد را مثل بزنی که به یکی از آن‌ها دو باغ انگور دادیم و پیرامون آن دو [باغ] را با درختان خرما پوشاندیم و میان آن دو را کشتزاری قراردادیم «۳۲» هر یک از این دو باغ محصول خود را [به‌موقع] می‌داد و از [اصحابش] چیزی دریغ نمی‌ورزید و میان آن دو [باغ] نه‌ری روان کرده بودیم «۳۳» و برای او میوه فراوان بود پس به رفیقش درحالی که با او گفت‌وگو می‌کرد گفت مال من از تو بیشتر است و از حیث افراد از تو نیرومندترم «۳۴» و درحالی که او به خویشتن ستمکار بود داخل باغ شد [او] گفت گمان نمی‌کنم این نعمت هرگز زوال پذیرد «۳۵» و گمان نمی‌کنم که رستاخیز بر پا شود و اگر هم به‌سوی پروردگرم بازگردانده شوم قطعاً بهتر از این را در بازگشت خواهم یافت «۳۶» رفیقش درحالی که با او گفت‌وگو می‌کرد به او گفت آیا به آن کسی که تو را از خاک سپس از نطفه آفرید آنگاه تو را [به‌صورت] مردی درآورد کافر شدی «۳۷» اما من [می‌گویم] اوست خدا پروردگار من و هیچ‌کس را با پروردگرم شریک نمی‌سازم «۳۸» و چون داخل باغ شدی چرا نگفتی ماشاءالله نیرویی جز به [قدرت] خدا نیست اگر مرا از حیث مال و فرزند کمتر از خود می‌بینی «۳۹» امید است که پروردگرم بهتر از باغ تو به من عطا فرماید و بر آن [باغ] تو [آفتی از آسمان بفرستد تا به زمینی هموار و لغزنده تبدیل گردد «۴۰» یا آب آن [در زمین] فروکش کند تا هرگز نتوانی آن را به دست آوری «۴۱» [تا به او رسید آنچه را باید برسد] و [آفت آسمانی] میوه‌هایش را فروگرفت پس برای [از کف دادن] آنچه در آن [باغ] هزینه کرده بود دست‌هایش را بر هم می‌زد درحالی که داربست‌های آن فرو ریخته بود و [به حسرت] می‌گفت ای کاش هیچ‌کس را شریک پروردگرم نمی‌ساختم «۴۲» و او را در برابر خدا گروهی نبود تا یاری‌اش کنند و توانی نداشت که خود را یاری کند «۴۳» در آنجا [آشکار شد که] یاری به خدای حق تعلق دارد اوست بهترین پاداش و [اوست] بهترین فرجام «۴۴»

درواقع، هدف از روایت قصه‌ی دو مسأله است؛ نخست اینکه در این داستان یک مثالی برای ماندگاری ارزش‌های نیک و زوال بدی است و در ضمن خود، دو نمونه از انسان و دو سبک از زندگی را ترسیم می‌کند که ممکن است در همه‌ی جوامع و در تمامی ادوار دنیا مشاهده شود. مسأله‌ی دیگری که در این داستان فراوان است، شباهت، ارزش‌هایی است که میان افراد قصه و افراد هم-عصر پیامبر اکرم وجود دارد؛ مشاهده می‌کنیم که یکی از این شخصیت‌ها کافر است و به مال و تعداد زیاد خود فخر می‌فروشد؛ این‌ها مسأله‌ی است که در میان مشرکان هم‌عصر پیامبر هم دیده می‌شود و از همین روست که آیه‌هایی چون «أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ (۱) حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ» (تکاثر: ۱-۲) و «عُتِلُّ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٌ (۱۳) أُنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَنَبِينٍ (۱۴)» (قلم: ۱۳-۱۴) در قرآن نازل شده است. یا در آیه‌ی دیگری که خداوند داستانی منسوب به یک روستا را نقل می‌کند؛ در این داستان شخصیت‌ها معروف نیستند و به‌صراحت، نامی از شخصیت‌ها برده نمی‌شود و هدف از ذکر این داستان، ذکر پیام‌هایی است که قرآن در ضمن تمثیل داستان به مخاطب منتقل می‌کند:

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (۱۱۲) وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ (۱۱۳) (نحل: ۱۱۲).

و خدا شهری را مثل زده است که امن و امان بود [او] روزیش از هر سو فراوان می‌رسید پس [ساکنانش] نعمت‌های خدا را ناسپاسی کردند و خدا هم به سزای آنچه انجام می‌دادند طعم گرسنگی و هراس را به [مردم] آن چشانید «۱۱۲» و به‌یقین فرستاده‌ای از خودشان برایشان آمد اما او را تکذیب کردند پس درحالی که ظالم بودند آنان را عذاب فروگرفت «۱۱۳»

از این آیه مشخص می‌شود که اهالی قریه‌ی مذکور، در امنیت کامل به سر می‌بردند و آرامش داشتند و از تنگناهای زندگی به دور بودند و از رزق و روزی وسیعی برخوردار بودند. ایشان از سر سرخوشی، نعمت‌های خداوند را انکار کردند و طاعت او را به‌جای نیاوردند و خداوند نیز ایشان را به مصیبت‌هایی گرفتار نمود و تلخی گرسنگی و ترس را بدیشان چشانید.

بامطالعه‌ی این داستان، شباهت‌های زیادی میان آن و اهالی مکه می‌بینیم؛ مکه نیز سرزمین امنی بود که به لطف حضور خانگی خداوند، جایگاه مرکزی داشت و رزق و روزی فراوانی را برای اهالی آن سرشار می‌کرد؛ درواقع خداوند با ذکر این مثال می‌خواهد به

مشركان مكه بفهماند كه اگر كفران نعمت را ادامه دهند و شكر خداى را به جاى نياورند و همچنان به شركورزى مشغول شوند، سرنوشتى همچون سرنوشت قوم قريه‌ى مذکور در آيه خواند داشت.

## ۳\_۲ ویژگی‌های هنری قصه‌های قرآنی:

قرآن کریم برای بیان هدف انسان در دنیا، به بیان داستان پرداخته و در ضمن آن از عناصر داستانی و جنبه‌های هنری بهره برده است. سبک شروع داستان، گفتگوی شخصیت‌ها، نحوه‌ی روایت حوادث رمز و رازی دارند که توجه به آن، بسیاری از زیبایی‌های قرآن را به ما می‌نمایاند و نقش مؤثری در تأثیرگذاری بر مخاطب دارد، علاوه بر این جنبه‌ی سرگرمی نیز برای مخاطب دارد؛ چراکه او با خواندن یا دیدن یک نمایش لذت می‌برد. قرآن همواره در تلاش است که میان اهداف دینی و متعالی و اسلوب‌های هنری پیوند برقرار کند و به واسطه‌ی زیبایی‌شناسی هنری سعی در روشن‌گری و بیدار کردن وجدان دینی و شناساندن آن به جامعه دارد (رک: سید قطب، ۱۳۵۹: ۱۹۹).

در ذیل به بیان عناصر داستانی در قصه‌های قرآن می‌پردازیم:

## ۴\_۲ شخصیت در قصه‌های قرآنی:

شخصیت در آثار روایی به فردی گفته می‌شود که از ویژگی‌های اخلاقی و ذاتی‌ای برخوردار است که از طریق آنچه انجام می‌دهد (رفتار) و آنچه می‌گوید (گفتار) نمود می‌یابد. رفتار و گفتار بیانگر انگیزه‌های شخصیت است (مستور، ۱۳۷۹: ۳۳). شخصیت در داستان‌های قرآنی نقش مؤثری در القای پیام به مخاطب دارد؛ شخصیت‌ها در قرآن در خدمت داستان هستند و شخصیت به‌خودی‌خود مطرح نیست؛ به‌بیان‌دیگر، داستان‌های قرآن به‌مانند داستان‌های اسطوره‌ای و تاریخی نیست که حول یک قهرمان بچرخد؛ چراکه در قصه‌های تاریخی معمولاً شخصیت غلبه دارد، یعنی محور حوادث است. در قصه‌های خیالی نیز چنین است، زیرا خواننده معمولاً می‌خواهد خود را در قالب قهرمان قصه بنگرد و به نفس حادثه چندان نظر ندارد حتی در قصه‌هایی که قهرمان‌هایی غیرانسانی، همانند حیوانات و پدیده‌های هستی دارند، حرف‌ها و حالات انسانی نمود دارد؛ بنابراین در هیچ قصه‌ی قرآنی شخصیت یا حادثه به‌تنهایی محور نیست، بلکه از پیوند و تلاقی آن دو مضمونی پدید می‌آید که بار اصلی قصه بر دوش آن قرار می‌گیرد. اشخاص به‌تنهایی در داستان‌های قرآن موضوعیت ندارند، بلکه صرفاً مصداق‌های بشری در عرصه‌ی خیر و شرنده که به‌حق یا باطل می‌گردند. به‌بیان‌دیگر، توازن شخصیت و حادثه در داستان‌های قرآن سبب می‌شود که هرگز یک شخص محور قصه‌های قرآن نباشد. از این‌رو، ترتیب و نیز مرکزیت در اشخاص لحاظ نشده است (رک: حسینی، ۱۳۷۸: ۴۴-۴۵).

شخصیت‌های قرآنی معمولاً با حرکات و گفتار خود، محتوای پیام و اهداف و رسالت قصه‌ها را به خواننده منتقل می‌کنند. در هیچ‌یک از داستان‌های قرآنی شاهد ضعف در پردازش شخصیت نیستیم و کم‌وکاستی‌هایی که داستان‌های بشری دارند در داستان‌های قرآنی نیست و شخصیت‌ها به‌موقع حاضر می‌شوند و به‌موقع از روایت کنار می‌روند، حرکت شخصیت با روند داستان کاملاً متوازن است و دیالوگ‌های افراد همخوان باشخصیت است.

پیامبران الهی بارزترین شخصیت‌های داستان‌های قرآن هستند؛ از جمله‌ی آن‌ها ابراهیم (ع) است که به‌عنوان پیامبری راست‌گو در قرآن معرفی می‌شود؛ ابراهیم (ع) در هر موضع، متناسب با مقتضای حال رفتار می‌کند؛ درجایی که لازم است، زبان رأفت و مهربانی را برمی‌گزیند و خطاب به پدرش این چنین می‌گوید:

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا (۴۱) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا (۴۲) يَا أَبَتِ إِنَّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا (۴۳) يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا (۴۴) يَا أَبَتِ إِنَّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا (۴۵) قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ لِأَرْجُمَنَّكَ وَأَهْجُرَنِي مَلِيًّا (۴۶) قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا (مریم: ۴۱-۴۷).

و در این کتاب به یاد ابراهیم پرداز زیرا او پیامبری بسیار راستگوی بود «۴۱» چون به پدرش گفت پدر جان چرا چیزی را که نمی‌شنود و نمی‌بیند و از تو چیزی را دور نمی‌کند می‌پرستی «۴۲» ای پدر به‌راستی مرا از دانش [وحی حقیقی به دست] آمده که تو



را نیامده است پس از من پیروی کن تا تو را به راهی راست هدایت نمایم «۴۳» پدر جان شیطان را میپرست که شیطان [خدای] رحمان را عصیانگر است «۴۴» پدر جان من می‌ترسم از جانب [خدای] رحمان عذابی به تو رسد و تو یار شیطان باشی «۴۵» گفت ای ابراهیم آیا تو از خدایان من متنفری اگر باز نایستی تو را سنگسار خواهیم کرد و [برو] برای مدتی طولانی از من دور شو «۴۶» [ابراهیم] گفت درود بر تو باد به زودی از پروردگرم برای تو آمرزش می‌خواهم زیرا او همواره نسبت به من پر مهر بوده است «۴۷»

درجایی دیگر، زبان منطق را به کار می‌گیرد و با صبر و شکیبایی بسیار، سعی در متقاعد کردن مشرکان دارد: و در عین این دو حال، در برخورد با عمویش آزر که او را به پرستش بت‌ها فرامی‌خواند با خشونت از معبودهای دروغین تبری می‌جوید:

قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ (۶۶) أَفَ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (انبیاء: ۶۶-۶۷).  
گفت آیا جز خدا چیزی را می‌پرستید که هیچ سود و زبانی به شما نمی‌رساند «۶۶» اف بر شما و بر آنچه غیر از خدا می‌پرستید مگر نمی‌اندیشید.

مشاهده می‌کنیم که ابراهیم (ع) شخصیتی کامل است و در هر جا متناسب با حادثه و موقعیت رفتار می‌کند؛ گاهی بسیار رئوف و مهربان است و درجایی دیگر منطقی و حسابگر و در موضعی که بحث توحید و یگانگی خداوند مطرح باشد، با هیچ‌کس مدهانه و مدارا نمی‌کند؛ اما باین حال هیچ‌گاه پرده حشمت و شرم نمی‌درد و از چارچوب ادب خارج نمی‌گردد.

در اینجا هر چند ابراهیم، نقش برجسته‌ای در داستان دارد، اما محوریت اصلی برای خود پیام است؛ این در خصوص تمامی داستان‌های قرآن صدق می‌کند و در تمامی قصه‌های قرآن، پیام و انتقال ارزش‌ها در اولویت قرار می‌گیرند و از همین روست که گاه در قصه‌های قرآن با اشخاصی مواجه می‌شویم که ویژگی‌های جزئی آنان ارائه نشده و تنها به ذکر تصویری کلی از آن‌ها کفایت شده است؛ شخصیت‌هایی که در قرآن با عنوان «رجل»، «رجلین» و «قوم» یاد می‌شود. در این موارد، آوردن نام و صفات و حالات شخص یا اشخاص نه تنها اثری در انتقال پیام ندارند، بلکه سبب می‌شد که ذهن مخاطب با مسائل فرعی و غیرضروری درگیر شود؛ به‌عنوان نمونه می‌توان به آیه‌ی زیر اشاره کرد:

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (نحل: ۷۶).

و خدا مثلی [دیگر] می‌زند دو مردند که یکی از آن‌ها لال است و هیچ کاری از او بر نمی‌آید و او سربار خداوندگارش است هر جا که او را می‌فرستد خیری به همراه نمی‌آورد آیا او با کسی که به عدالت فرمان می‌دهد و خود بر راه راست است یکسان است «۷۶».  
در اینجا قرآن می‌خواهد میان همه‌ی آدم‌های دل‌مرده سکون یافته و انسان‌های حیاطمند پرشور حاضر در صحنه‌ی جامعه مقایسه انجام دهد، بی‌آنکه فردی بانام خاص یا رنگ و نژاد و قوم و مکان معینی را در نظر داشته باشد (حسینی، ۱۳۷۸: ۴۵).

## ۲\_۵ زمان و مکان در قصه‌های قرآن:

هر داستانی در قلمروی معینی از مکان و در محدوده‌ی مشخصی از زمان رخ می‌دهد. این موقعیت زمانی و مکانی وقوع حوادث داستان، صحنه داستان را تشکیل می‌دهد (مستور، ۱۳۷۹: ۴۶).

در قصه‌های قرآنی زمان به‌منزله‌ی دستی است که رویدادها را حمل می‌کند و آن‌ها را به حرکت درمی‌آورد. اگر این دست نباشد، رویدادها بی‌جان بر زمین می‌افتند و از حرکت بازمی‌مانند. به‌این‌ترتیب، حضور زمان در قصه‌های قرآن حضوری زنده، آگاهانه و معنادار است. برای نمونه می‌توان به قصه‌ی یوسف اشاره کرد:

آنگاه که برادران یوسف او را در چاه می‌اندازند، خود می‌دانند که در چهره‌شان نشانه‌های پستی و نیرنگ و دروغ پیداست. پس زمان مناسب برای بازگفتن خبر به پدر، در پیش بردن حرکت قصه نقشی اساسی دارد. آنان شب را برمی‌گزینند تا چهره به چهره شدنشان با پدر در روشنایی صورت نپذیرد؛ و قرآن بر این عنصر زمانی تأکید می‌کند (حسینی، ۱۳۷۸: ۵۰).

وَجَاءُوا آبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ (یوسف: ۱۶)

حرکت زمان در قصه‌های قرآن، حرکتی رو به پیش است، زیرا طبیعت زمان اقتضای چنین حرکتی را دارد. خیال‌پروری در قصه‌های معمولی گاه سبب می‌شود که زمان حرکتی قهقراپی بیابد یا در بستری جامد و ساکن قرار گیرد؛ اما قصه قرآن که روایت‌کننده‌ی صادق و واقعیات است. به همه‌ی عناصر طبیعی، همچنان که تحقق یافته‌اند، نظر می‌کند. این ترتیب زمانی در همه‌ی قصه‌های قرآن، حتی قصه‌های دارای امتداد و تعدد حوادث مختلف، لحاظ شده است. مثلاً در سوره‌ی آل عمران، آنگاه که زنجیره‌ای از رویدادها را ذکر می‌کند به ترتیب زمانی وفادار می‌ماند. به گونه‌ای که نخست سخن از گزینش آل عمران به رسالت می‌آید:

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ (آل عمران: ۳۳)

به یقین خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است «۳۳»

در گام بعد صحنه‌ای روایت می‌شود که مادر مریم، نذر می‌کند که بچه‌ی شکم خود را وقت خدمت در خانه‌ی خدا کند:

إِذْ قَالَتْ امْرَأَةٌ عِمْرَانُ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (آل عمران: ۳۵).

چون زن عمران گفت پروردگارا آنچه در شکم خود دارم نذر تو کردم تا آزادشده از مشاغل دنیا و پرستشگر تو باشد پس از من بپذیر که تو خود شنوای دانایی.

داستان به همین شکل به جلو پیش می‌رود رشد و کمال یافتن مریم و تربیت او در نزد حضرت زکریا (علیه السلام) توصیف می‌شود: فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (آل عمران: ۳۷).

پس پروردگارش وی [مریم] را با حسن قبول پذیرا شد و او را نیکو بار آورد و زکریا را سرپرست وی قرارداد زکریا هر بار که در محراب بر او وارد می‌شد نزد او [نوعی] خوراکی می‌یافت [می] گفت ای مریم این از کجا برای تو [آمده است او در پاسخ می] گفت این از جانب خداست که خدا به هر کس بخواهد بی‌شمار روزی می‌دهد

در ادامه‌ی داستان بشارت آسمانی خطاب به حضرت مریم می‌آید و خبر تولد عیسی علیه السلام به ایشان داده می‌شود:

إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ (۴۵) وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ (آل عمران: ۴۵-۴۶)

[یاد کن] هنگامی [را] که فرشتگان گفتند ای مریم خداوند تو را به کلمه‌ای از جانب خود که نامش مسیح عیسی بن مریم است مژده می‌دهد درحالی که [او] در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان [درگاه خدا] است «۴۵» و در گهواره [به اعجاز] و در میان‌سالی [به وحی] با مردم سخن می‌گوید و از شایستگان است «۴۶».

در نهایت هم داستان با برانگیخته‌شده حضرت عیسی (ع) به رسالت پایان می‌پذیرد:

وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَبْرِي الْأَكْمَةَ وَالْإِبْرَصَ وَأَحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَنْبِتُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّجِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (آل عمران: ۴۹).

و او را به‌عنوان پیامبری به‌سوی بنی‌اسرائیل [می‌فرستد که او به آنان می‌گوید] در حقیقت من از جانب پروردگارتان برایتان معجزه‌ای آورده‌ام من از گل برای شما [چیزی] به شکل پرنده می‌سازم آنگاه در آن می‌دمم پس به اذن خدا پرنده‌ای می‌شود و به اذن خدا نابینایان مادرزاد و پیس را بهبود می‌بخشم و مردگان را زنده می‌گردانم و شمارا از آنچه می‌خورید و در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید خبر می‌دهم مسلماً در این [معجزات] برای شما اگر مؤمن باشید عبرت است (رک: حسینی، ۱۳۷۸: ۵۱).

داستان دیگری که در آن زمان بر اساس یک توالی منطقی به پیش می‌رود، داستان حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) و مجادله‌ی احسن ایشان با خورشیدپرستان و ماه پرستان و ستاره پرستان است؛ حضرت ابراهیم در زمان طلوع این پدیده‌ها به مشاهده‌ی آن‌ها می‌پردازد و با پرستندگان خورشید و ماه و ستارگان مناظره می‌کند (رک: وحیدی مطلق و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۲۲).

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَأُنَبِّئُكَ بِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۷۶) فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَأُنَبِّئُكَ بِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۷۷) فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ (۷۸) إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلذِّكْرِ فَطَرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (انعام: ۷۶-۷۹).

پس چون شب بر او پرده افکند ستاره‌ای دید گفت این پروردگار من است و آنگاه چون غروب کرد گفت غروب کنندگان را دوست ندارم «۷۶» و چون ماه را در حال طلوع دید گفت این پروردگار من است آنگاه چون ناپدید شد گفت اگر پروردگار مرا هدایت نکرده بود قطعاً از گروه گمراهان بودم «۷۷» پس چون خورشید را برآمده دید گفت این پروردگار من است این بزرگ‌تر است و هنگامی که افول کرد گفت ای قوم من از آنچه [برای خدا] شریک می‌سازید بیزارم «۷۸» من از روی اخلاص پاکدلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمان‌ها و زمین را پدید آورده است و من از مشرکان نیستم «۷۹».

در داستان حضرت یوسف (ع) نیز مشاهده می‌کنیم که زمان در یک سیر منظم در حرکت است. به بیان دیگر رابطه‌ی علی و معلولی در این داستان رعایت شده و حوادث در یک‌روند زمانی مشخص از پی هم می‌آید؛ به گونه‌ای که هر جزئی از داستان مکمل جزئی پیشینی یا شرح و تفصیلی برای آن یا امری هماهنگ با آن است؛ و در حقیقت همه‌ی اجزاء تابع محور واحدی هستند. بدین معنا که انتخاب و گزینش یک حادثه برای آغاز داستان به مفهوم اهمیت آن رخداد یا وضعیت است که داستان در پی آن است (آیت-اللهی و دیگران، ۱۳۸۶: ۵).

اما گاه توالی منطقی آیات به هم می‌خورد و در داستان‌های قرآن مشاهده می‌کنیم که زمان و مکان شکسته می‌شود؛ به بیان دیگر در برخی از قصه‌ها بی‌زمانی و بی‌مکانی از ویژگی‌های اصلی قصه می‌گردد و مشاهده می‌کنیم که این دو عامل در شکل دادن روند حوادث، نقش چندانی ندارند. ما در این دست از قصه‌ها ردپایی از زمان و مکان را جستجو نمی‌کنیم و نمی‌یابیم، زیرا داستان‌ها و قصه‌های مذکور برای زمان و مکان حرکت می‌کنند و این دلیلی بر جهانی و جاودانی بودن قصه‌هاست (رک: شجاع پوریان، ۱۳۹۲: ۱۲۳).

در برخی از قصه‌ها می‌بینیم مشاهده می‌کنیم که روایت کاری به این که فلانی پسر کیست و نسبش چیست و حوادث تاریخی مربوط به او در چه زمانی و مکانی رخ داده است، نداشته و داستان متعرض به مشخصاتی که یک تاریخ‌نویس نیاز دارد، نمی‌شود. چون تعرض به این خصوصیات در هدف اصلی قرآن، تأثیری ندارد (طباطبایی، ۱۴۰۳، ج ۷: ۶۴).

این تقطیع و برش اجزاء داستان و شکستن وحدت زمانی آن، دارای اسرار هنری است که باید درباره‌ی آن‌ها تأمل کرد و از این طریق رابطه‌ی مجرد میان اهداف داستان و شیوه‌های ساختاری آن را به دست آورد (بستانی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۱۶-۱۷).

یکی از نمونه‌های برهم خوردن توالی زمان و شکست آن در قصه‌های قرآن، داستان «بنی اسرائیل و گاو» است. در این قصه، سیر حوادث به‌طور طبیعی روایت نمی‌شود. سیر طبیعی قصه به ترتیب زیر است:

یک: کسی از میان بنی اسرائیل کشته می‌شود.

دو: مردم اختلاف نظر پیدا می‌کنند که قاتل کیست و نزدیک است که این اختلاف به فساد بزرگ بیانجامد.

سه: از موسی (ع) می‌خواهند تا با معجزه‌ای قاتل را معرفی کند.

چهار: موسی فرمان می‌دهد که گاوی ذبح کنند و پاره‌ای از گوشت آن را بر کشته زنده تا زنده شود و قاتل را معرفی کند.

پنج: مردم بهانه‌های گوناگون می‌آورند تا سرانجام گاوی را که باید، ذبح می‌کنند.

در قرآن کریم، مرحله‌های چهارم و پنجم نخست آورده می‌شود و بعدازآن، از سه مرحله‌ی آغازین سخن گفته می‌شود (حسینی، ۱۳۷۸: ۵۱).

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۶۷) قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ (۶۸) قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْثُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ صَفْرَاءٌ فَاقْع لَوْثُهَا تَسُرُّ النَّاطِرِينَ (۶۹) قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقْرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ (۷۰) قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلِّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْتُ بِالْحَقِّ فَذَبْحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ (۷۱) وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (۷۲) فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بَعْضُهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۷۳) (بقره: ۶۶-۷۳).

و هنگامی که موسی به قوم خود گفت خدا به شما فرمان می‌دهد که ماده‌گاو را سر ببرید گفتند آیا ما را به ریشخند می‌گیری گفت پناه می‌برم به خدا که [مبادا] از جاهلان باشم «۶۷» پروردگارت را برای ما بخوان تا بر ما روشن سازد که آن چگونه [گاو] است گفت وی می‌فرماید آن ماده‌گاو است نه پیر و نه خردسال [بلکه] میان‌سالی است بین این دو پس آنچه را [بدان] مامورید به‌جای آرید «۶۸» گفتند از پروردگارت بخواه تا بر ما روشن کند که رنگش چگونه است گفت وی می‌فرماید آن ماده‌گاو است زرد یکدست و خالص که رنگش بینندگان را شاد می‌کند «۶۹» گفتند از پروردگارت بخواه تا بر ما روشن گرداند که آن چگونه [گاو] باشد زیرا [چگونگی] این ماده‌گاو بر ما مشتبه شده [ولی با توضیحات بیشتر تو] ما ان شاء الله حتماً هدایت خواهیم شد «۷۰» گفت وی می‌فرماید در حقیقت آن ماده‌گاو است که نه رام است تا زمین را شخم زند و نه کشتزار را آبیاری کند بی‌نقص است و هیچ لکه‌ای در آن نیست گفتند اینک سخن درست آوردی پس آن را سر بریدند و چیزی نمانده بود که نکنند «۷۱» و چون شخصی را کشتید و درباره او با یکدیگر به ستیزه برخاستید و حال آنکه خدا آنچه را کتمان می‌کردید آشکار گردانید «۷۲» پس فرمودیم پاره‌ای از آن [گاو سربریده را] به آن [مقتول] بزیند [تازنده شود] این‌گونه خدا مردگان را زنده می‌کند و آیات خود را به شما می‌نماید باشد که بیندیشید «۷۳».

در جاهایی از قرآن کریم نیز مشاهده می‌شود که حلقه‌ها و حوادث و بخش‌های مختلف یک قصه در سوره‌های مختلف روایت می‌شود و این امر روایت خطی را بر هم می‌زند و روایت خاص قرآن را ایجاد می‌کند؛ به‌عنوان مثال «هر نقلی از حضرت نوح که در سوره‌های متعدد توزیع شده است، به‌تنهایی شکل خاصی از داستان است و به خودی خود داستانی کامل با چهارچوبی خاص است. از طرفی دیگر، اگر تمام بخش‌های توزیع شده را کنار هم بگذاریم، چهره و تصویر کاملی از سرگذشت و سرنوشت حضرت نوح به دست می‌آید» (پروینی، ۱۳۷۹: ۱۱۷).

این سبک، یعنی عدم توجه به سیر خطی زمان، در بسیاری از قصه‌های قرآنی دیده می‌شود. قرآن اطلاعات مهمی را در خصوص یک داستان می‌آورد که اگر مجموعه‌ی آن‌ها را در کنار هم بگذاریم، سرگذشت و داستان کامل می‌گردد. به‌عنوان مثال در آیه‌های مختلفی که در قرآن پیرامون آفرینش انسان آمده، این موضوع کاملاً مشهود است. نخستین بار در قرآن در سوره‌ی بقره آیه ۳۰ بدون هیچ مقدمه‌ای سخن از آفرینش انسان به میان می‌آید و سپس در آیاتی از سوره‌های متعدد، اطلاعات و نکات بیشتری پیرامون قصه‌ی آدم (ع) و سجده‌ی فرشتگان برای او روایت می‌شود (شجاع پوریان، ۱۳۹۲: ۱۲۴).

در این شکل از روایت، تمامی آیه‌ها برمدار ماجرای واحد می‌گردد؛ اما هر دفعه، تفاوتی با دفعات قبل دارد و این امر باعث می‌شود که مخاطب هر لحظه کنجکاو شود تا مسئله‌ای جدید را کشف نماید و «قرآن از این ویژگی هم در اینجا و هم در مواقع دیگر سود برده است تا مخاطبان را به شنیدن چندباره ماجراهایی بنشانند که هدفی جز تربیت و هدایت ندارند» (حسینی، ۱۳۸۴: ۹۸-۹۹).

مکان در داستان‌های قرآن همچون ظرفی است که رویدادهای قصه در آن جای می‌گیرند و زمان همانند دستی است که آن را حمل می‌کند. به‌این ترتیب، نقش مکان در قصه به اهمیت و تأثیر نقش زمان نیست. بسیار ممکن است که مکان رویدادها در ابلاغ پیام قصه اثری خاص نداشته باشد. به همین دلیل قرآن اصولاً از مکان قصه یاد نمی‌کند، مگر آنکه نقشی خاص در سیر حوادث و

عبرت دهی داشته باشد، مانند مکان‌های مصر و مدین و طور و احقاف. از نمونه‌های روشن تأثیر مکان، قصه‌ی «إسرا» است. «مسجد الحرام» و «مسجد اقصی» و فاصله میان این دو، همراه عنصر زمانی «شب» روشنگر حدود این قصه‌اند و بدون آن‌ها قصه‌ی معراج در هاله‌ای از ابهام باقی می‌ماند. حس افتخار و عظمتی که با شنیدن این قصه برای مؤمنان پدید می‌آید، وامدار همین عناصر مکانی و زمانی است. اگر از این دو مسجد و هنگامه‌ی شب، ذکری نمی‌رفت، هرگز چنین تأثیر عاطفی و احساسی ژرفی از قصه بر نمی‌آمد (حسینی، ۱۳۷۸: ۵۱).

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (اسراء: ۱).

منزه است آن [خدایی] که بنده‌اش را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجدالاقصی که پیرامون آن را برکت داده‌ایم سیر داد تا از نشانه‌های خود به او بنمایانیم که او همان شنوای بیناست «۱».

## ۲\_۶ گره‌افکنی و مبهم‌گویی در داستان‌های قرآن:

مبهم‌گویی در قصه‌های قرآنی در سطوح مختلف دیده می‌شود؛ یکی از این سطوح شخصیت‌هاست. در قصه‌های تاریخی که ذهن بشر آن را ساخته و روایت کرده است، شخصیت محور و مدار حرکت داستان است؛ به بیان دیگر، این شخصیت است که در طول داستان سازنده‌ی حوادث است و با جریان‌های مختلف روبرو می‌شود. به همین خاطر داستان نیاز به قهرمانی دارد که مدار حرکت قصه باشد. در داستان‌های قرآنی این چنین نیست؛ چراکه قرآن تابع معیارهای داستان‌سرایی بشری نیست و گرچه در موارد فراوانی، نام شخصیت‌ها و برخی توصیف‌های آنان را بیان می‌کند، ولی در موارد دیگری نیز از شخصیت یک داستان، به‌طور سربسته سخن به میان می‌آورد. «پس شخصیت‌ها در قصه‌پردازی قرآنی هرکسی باشند، با لذات مقصود و هدف نیستند، زیرا آنان شخصیت‌های تاریخی‌اند که مقصود و منظور از آن کشف احوال یا تکریم و تقبیح کردارشان است» (حسن نژاد، ۱۳۷۴: ۱۶۹).

در برخی از داستان‌های می‌بینیم که شخصیت‌ها بدون نام اصلی معرفی می‌شوند؛ مثلاً در داستان اصحاب کهف، نام اشخاص ذکر نمی‌شود و از ایشان تحت عنوان «فَتِيَّةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ» یاد می‌شود و یا از خود عبارت «اصحاب کهف» سخن به میان می‌آید. این مسأله در خصوص اصحاب اخدود یا اصحاب رسّ و برادران یوسف نیز به همین منوال است. وقتی از پیامبران و کسان و خویشان ایشان نیز سخن به میان می‌آید، نام افراد ذکر نمی‌شود. مثلاً نام زنان حضرت نوح، عمران، زکریا و زن عزیز مصر در قرآن بیان نمی‌شود. این مورد هم از نظر هنری و هم از نظر تربیتی دارای لطایفی است (رک: پروینی، ۱۳۷۹: ۱۵۶).

گاهی نیز دیده می‌شود که در بخشی از داستان‌های قرآن معمایی طرح می‌شود و نوعی گره‌افکنی انجام می‌شود و در بخشی دیگر گره‌گشایی صورت می‌گیرد. طرح معما مخاطب را به فکر فرود می‌برد و خیال او را به گمانه‌زنی‌های مختلف و متفاوتی درباره‌ی جواب سؤال وامی‌دارد. در ابتدای داستان حضرت موسی با آیه‌های زیر مواجه می‌شویم:

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفَتْ عَلَيْهِ فَالْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ (قصص: ۷).

و به مادر موسی وحی کردیم که او را شیرده و چون بر او بیمناک شدی او را در نیل بینداز و مترس و اندوه مدار که ما او را به تو بازمی‌گردانیم و از [زمره] پیامبران قرار می‌دهیم «۷».

به دنبال این جریان در ذهن مخاطب سؤالی شکل می‌گیرد که به‌راستی چگونه این نوزاد به مادرش بازخواهد گشت؟ در حقیقت هول و ولای داستان از اینجا آغاز می‌شود و مخاطب درباره‌ی سرنوشت موسی (ع) احساس نگرانی می‌کند؛ نوزادی درون صندوق به همراه جریان تند آب حرکت می‌کند و مادری که ایستاده و مات و مبهوت نظاره‌گر فرزندش است تا جایی که دیگر دیده نمی‌شود. این درحالی‌که است که فرعون هم تصمیم به قتل این فرزند گرفته است که این مسأله نگرانی مخاطب را از غرق شدن نوزاد یا احتمال قتل او دوچندان می‌کند. خیال تماشاگر با همین هول و ولا به‌پیش می‌رود تا آنجا همسر فرعون شفاعت کرده و فرعون از قتل او صرف‌نظر می‌کند. اینجا مقداری از نگرانی مخاطب کاسته می‌شود اما هنوز چگونگی بازگشت نوزاد به مادرش ذهنش را

مشغول کرده است. این هل و ولا را شخصیت فرعی داستان یعنی مادر موسی هم دارد تا جایی که نزدیک است برود راز خود را فاش کند اما خدا به او اطمینان قلبی می‌دهد (وحیدی مطلق و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۲۴).

نمونه‌ی این گره‌افکنی را به شکلی واضح در داستان حضرت یوسف (ع) می‌بینیم؛ در این داستان مشاهده می‌کنیم که وقتی یوسف به سن جوانی می‌رسد، زلیخا عاشق او می‌شود و درها را به روی او می‌بندند و از او کام می‌جوید، در این صحنه مخاطب شاهد نقطه‌ی اوج داستان و هول و ولا است و می‌خواهد بداند که یوسف (ع) به چه شکل از این مهلکه جان سالم به درمی‌برد؛ با فرار حضرت یوسف، گره این صحنه باز می‌شود اما چیزی نمی‌گذرد که با گرهی دیگر مواجه می‌شود و این گره زمانی است که در هنگام خروج از خانه، با همسر زلیخا مواجه می‌گردد، در اینجا نیز فضایی توأم با اضطراب برای مخاطب خلق می‌شود و او می‌خواهد بداند که یوسف چگونه در این صحنه بی‌گناهی خود را ثابت می‌کند، در اینجا یکی از شاهدان ماجرا، گره‌گشای قضیه می‌شود و راه‌حلی را پیش پای همسر زلیخا می‌گذارد تا حق را از باطل تشخیص دهد:

وَرَأَوْدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْت لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (۲۳) وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ (۲۴) وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۵) قَالَ هِيَ رَأَوْدَتُنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۲۶) وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۲۷) فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنِ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ (يوسف: ۲۳-۲۷)

و آن [بانو] که وی در خانه‌اش بود خواست از او کام گیرد و درها را پیاپی چفت کرد و گفت بیا که از آن توأم [یوسف] گفت پناه‌برخدا او آقای من است به من جای نیکو داده است قطعاً ستمکاران رستگار نمی‌شود «۲۳» و در حقیقت [آن زن] آهنگ وی کرد و [یوسف نیز] اگر برهان پروردگارش را ندیده بود آهنگ او می‌کرد چنین [کردیم] تا بدی و زشت‌کاری را از او بازگردانیم چراکه او از بندگان مخلص ما بود «۲۴» و آن دو به‌سوی در بر یکدیگر سبقت گرفتند و [آن زن] پیراهن او را از پشت بدرید و در آستانه در آقای آن زن را یافتند آن گفت کیفر کسی که قصد بد به خانواده تو کرده چیست جز اینکه زندانی یا [دچار] عذابی دردناک شود «۲۵» یوسف گفت او از من کام خواست و شاهی از خانواده آن زن شهادت داد اگر پیراهن او از جلو چاک خورده زن راست گفته و او از دروغ‌گویان است «۲۶» و اگر پیراهن او از پشت دریده شده زن دروغ گفته و او از راست‌گویان است.

## ۲\_۷ استطراد در داستان‌های قرآن:

استطراد از ویژگی‌های داستان‌های قرآنی است؛ به‌بیان‌دیگر در برخی از داستان‌های قرآن مشاهده می‌کنیم که در ضمن یک داستان، داستانی دیگر مطرح می‌شود. این شیوه در برخی از آثار منشور و منظوم کلاسیک نیز دیده می‌شود و می‌توان آن را الهام گرفته از روش قرآن دانست؛ به‌عنوان مثال در سرتاسر مثنوی معنوی شاهد این شکل از روایت داستان هستیم. این چنین در پاره‌ای از قصه‌های قرآنی، قصه‌ای دیگر مطرح می‌شود و خوانند وارد روایتی دیگر می‌گردد و برای مدتی پیوستگی رویدادهای داستان پیشین قطع می‌شود و پای داستان دیگری به میان می‌آید و پس از پایان یافتن داستان جدید، داستان نخست تکمیل می‌شود. از این نوع قصه‌ها در قرآن می‌توان موارد زیادی را سراغ گرفت، اما در اینجا تنها به ده مورد اشاره می‌شود؛ اول این که قرآن در سوره‌ی هود «در ضمن یادآوری تاریخ جانشینان نوح و اقوامی که به برکت خدایی رسیدند یا دچار عذاب شده‌اند، اشاره‌ای به داستان ابراهیم می‌کند که در آن برکات الهی تحقق یافته و این خود ضمن بیان قصه‌ی قوم لوط است که گرفتار عذاب شدند» (سید قطب، ۱۳۳۵، ج ۱۲: ۶۵).

نمونه دیگری از شیوه‌ی داستان در داستان را در سوره‌ی آل‌عمران می‌بینیم که داستان سه تولد را پیاپی بازگو می‌کند: «قرآن کریم، داستان زکریا (ع) را پس از داستان زن عمران و در آغاز داستان مریم (س) ترسیم کرده است... و پس از پایان یافتن داستان زکریا (ع) به ترسیم داستان مریم پرداخته است» (بستانی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۱۶۳ به نقل از شجاع پوریان، ۱۳۹۲: ۱۲۷-۱۲۸).

## ۲\_۸ ایجاز در داستان‌های قرآنی:

بلاغت قرآن در همه‌ی اجزای آن، از جمله قصه‌هایش جریان دارد. بلاغت اقتضا می‌کند که اطناب و زیاده‌گویی ناروا در کلام راه نیابد. از این رو، گفت‌وگو در قصه‌های قرآن، با همه‌ی تفصیل و شاخ و برگ‌ها نمی‌آید. قرآن تنها عناصر زنده، پویا، بنیادین و اثرگذار یک گفت‌وگو را ذکر می‌کند؛ همان عناصری که از حقیقت راستین و ممکن در ذات اشیاء و اشخاص پرده برمی‌دارند. این ایجاز و بلاغت مداری، البته یک فایده‌ی هنری بزرگ دارد؛ آنگاه که گفتگو برمدار بلاغت می‌چرخد، مخاطب فرصت می‌یابد که حقیقت ناگفته را در قلمرو صورت‌های اندیشه‌ای خود بجوید و به‌این‌ترتیب با جولان دادن رخس اندیشه به اقلیم‌های دو سفر کند؛ اما گمان نکنید که این فایده هنری سبب می‌شود تا حقیقت و خیال در قصه‌های قرآنی با یکدیگر درآمیزد (حسینی، ۱۳۷۸: ۵۲).

عنایت قرآن به کوتاه گوئی برای رسیدن به اهداف تربیتی است و چه‌بسا کوتاه گوئی تأثیر به‌سزایی بر مخاطب داشته باشد؛ در داستان‌های قرآن که احسن القصص از هر نظر می‌باشند، قوانین مربوط به بلاغت و فصاحت و زیبایی و هنر بیش از هر جای دیگر رعایت شده است؛ لذا خداوند متعال در بازگو کردن وقایع در قصص، از بیان جزئیاتی که لزوماً طرح داستان نیستند، یعنی فقط حوادثی هستند که به‌اتفاق مهمی ختم نمی‌شوند و پیامد مهمی ندارند، خودداری کرده است. وقایعی چون ازدواج و تولد زمان و مکان تولد و کارهای ساده‌ای که شخصیت‌های داستان انجام می‌دهند که هم از نقطه‌نظر پیامدهای بعدی و هم از نقطه‌نظر انتقال پیام‌داری اهمیت نیستند، در داستان‌های قرآن کنار گذاشته شده‌اند (همامی و نقوی، ۱۳۹۴: ۸).

این مساله برخلاف فن داستان‌نویسی جدید است؛ چراکه در فن داستان‌نویسی به‌ویژه داستان‌های بلند (رمان) تفصیل و اطناب و پرگویی از شیوه‌های مرسوم است و راوی می‌کوشد زمان بیشتری مخاطب را با خود همراه و سرگرم کند، اما قصه‌های قرآنی عموماً از ویژگی ایجاز و اعتدال و فشردگی گفت‌وگوها برخوردارند، «منظور از اصل ایجاز و اعتدال این است که قرآن کریم با کم‌ترین الفاظ ممکن، به بهترین وجه به معرفی شخصیت‌ها پرداخته است.» (پروینی، ۱۳۷۹: ۱۵۴).

قرآن برخی آموزه‌ها را به هدف هدایتگری در قالب تاریخ امت‌های گذشته بیان فرموده اما با شیوه‌ای متفاوت از آنچه قصه‌پردازان بدان پرداخته‌اند. در داستان ابراهیم (ع) و سایر انبیاء بزرگوار نیز، فقط قسمت‌هایی از سرگذشت آن‌ها نقل می‌شود؛ قسمت‌هایی که باهدف هدایتگری همخوان است و تکیه سخن بر نقاط مهم و کلیدی است و از نقل جزئیات بی‌اهمیت مانند نام افراد و سن و سال آن‌ها و ... پرهیز شده است. در واقع، قرآن مجید بر آن است تا با حذف جزئیاتی که اذهان را بیهوده به خود مشغول می‌کند، متوجه پیام اخلاقی آن کند و به‌جای نقل کامل قصه به‌گزینش مطالب بسنده می‌کند و به سبک اشارت عمل می‌کند.

در داستان یونس (ع) در جمله‌ی «فنادی فی الظلمات» ایجاز به حذف به‌کاررفته است یعنی جزئیاتی که خواننده خود می‌داند چیست، حذف شده و تقدیر کلام این است که خدای تعالی او را گرفتار ماهی کرد و ماهی او را بلعید پس در شکم ماهی پروردگار خود را بخوان؛ و ظاهراً مراد از «ظلمات» ظلمت دریا و ظلمت شکم ماهی و ظلمت شب است (همامی و نقوی، ۱۳۹۴: ۸-۹).

گرچه همه قرآن اعجاز و ایجاز است و هر آیه‌ای از قرآن دست‌مایه برداشت‌ها، تفسیرها و تأویل‌های متعدد و مختلف شده است و از همین روی تاکنون انبوهی از تفاسیر بر قرآن نگاشته شده است، ولی این ایجاز در بیان موضوعاتی که جنبه سرنوشت و حکایت پیشینیان را دارد بیشتر به چشم می‌آید به‌عنوان نمونه: «پیرو شیوه ایجاز و تأکید بر نقش تصویرسازی ناگفته‌ها و درگیر کردن او با متن، چیزی از حال و روز نوح در کشتی ارائه نشده است، اما این از پسر یاد کردن، بلافاصله پس از فرونشستن طوفان، به‌قدر کافی از حال و روز نوح حکایت می‌کند» (حسینی، ۱۳۸۴: ۲۴۳). «قالَ يا نوحُ إِنَّه لیسَ مِنْ أَهْلِک...» (هود / ۴۶) نویسنده کتاب ریخت‌شناسی قصه‌های قرآن در تحلیل داستان اصحاب کهف و روایت حاکم بر آن، فشردگی گفتگوها را یکی از بارزترین ویژگی‌های گفتگو نویسی قرآن می‌داند. (همان: ۱۱۱)

**تعریف واژگانی قصه:**

قرآن کریم حوادث و رویدادهای واقعی را «قصص» نامیده است:

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ (يوسف: ۳).

ما نیکوترین سرگذشت را به موجب این قرآن که به تو وحی کردیم بر تو حکایت می‌کنیم و تو قطعاً پیش از آن از بی‌خبران بودی. اما از حیث واژگانی این قصه معنایی ظریف و دقیق‌تری دارد. چراکه زبان عربی از ظرافتی سرشار برخوردار است و در میان زبان‌های مختلف بشر، به‌مانند دریایی کرانه‌مند و گسترده است که درعین‌حال ژرفایی بس عمیق دارد. ذوق سرشار مردمان صحرا، سبب شده که از نسبت به کوچک‌ترین مسائل بی‌تفاوت نباشند و در خصوص آن کنکاش نمایند و در آفرینش واژه‌های نو و اشتقاق‌های آن، صبر و شکیبایی بسیار از خود نشان دهند. واژه‌ی قصه نیز بر همین سبک و سیاق، دارای اشتقاق‌ها و معناهای بسیاری است؛ خاصه آنکه «قصه، ریشه‌ای عمیق در تاریخ دارد و قدمت آن به حدود چهار هزار سال پیش از تولد مسیح برمی‌گردد» (میر صادقی، ۱۳۷۶: ۳۲).

خود واژه‌ی قصه بر وزن «فِعْلَةٌ» است و نوعی مصدر از فعل «قَصَّ» به معنای خبر، حدیث، بخشی از سخن، امر، آنچه نوشته شود، شأن، داستان، حال، کار، سخن، رمان و قصه‌ای که نوشته شود، آمده است» (ملیولی، ۱۳۷۶: ۱۷).

قصه از «قصص» و «القَصَّ» گرفته شده است که به معنای دنبال کردن اثر چیزی است. «قصصتُ أثره» یعنی «نشانه‌اش را دنبال نمودم». قصص به معنای آثار و نشانه‌هاست؛ به همین منظور در قرآن بدین معنا به‌کاررفته است و عنوان شده «فارتداً علی آثارهما قَصَصاً» (به دنبال آثار ایشان برگشتند درحالی‌که آن را دنبال می‌نمودند) (کهف: ۶۴). این آیه در داستان برگشتن موسی و همراه او برای پیدا کردن ماهی است؛ درجایی دیگر در سوره‌ی قصص نیز این‌چنین آمده است «و قالت لأخته قَصِيه» به خواهر موسی گفت: او را دنبال کن» (قصص: ۱۱) (ر.ک: راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ماده‌ی قصص).

در تعریفی دیگر از قصه این‌چنین آمده است که اصل «قص» و «قصص» به معنای پی‌جویی است. سرگذشت را «قصص» و «قصه» گویند، چون گوینده آن را تعقیب می‌کند و در دنبال آن است» (قرشی، ۱۳۷۱: ماده‌ی قصص). در لسان‌العرب در معنای «قصه» این‌چنین آمده است: «قصص یعنی روایت کردن قصه‌ها. قصه علاوه بر معنای رایج، معنای یک جمله از کلام را نیز دارد و در این خصوص گفته می‌شود: «در سر، قصه‌ای دارد» و آیه‌ی «نحن نقصُّ عليك أحسن القصص» (یوسف: ۳) نیز از همین مورد است» (ابن منظور، ۱۴۱۴ ق: ماده‌ی قصص).

در سوره‌ی اعراف این آیه، به شکل زیر آمده است:

وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (اعراف: ۱۷۶).

**معنای اصطلاحی قصه:**

زبان پدیده‌ای پویاست و دلالت‌های واژگان به‌مرورزمان دستخوش تغییر می‌شود. این مساله به شکل خاص، در مورد واژه‌ی قصه دیده می‌شود؛ چراکه این واژه نیز به‌مرورزمان دلالت‌های تازه و نوتری را به خود دیده است. اگر به مثال‌های قرآنی دقت کنیم، مشاهده می‌نماییم که در قرآن، واژه‌ی «قصه» که جمع آن «قصص» باشد، نیامده است، اما کلمه‌ی «قصص»، در مجموع هفت بار در قرآن کریم ذکر شده است که شش مورد آن در ضمن آیات آمده است و یک مورد هم نام سوره‌ی بیست و هشتم قرآن کریم است» (پروینی، ۱۳۷۹: ۹۰-۹۱). به‌بیان‌دیگر در قرآن هر جا که لفظ قصه مراد بوده است، در قالب «قصص» ظاهر شده است. در قرآن خود لفظ قصه و همچنین جمع آن یعنی قصص استعمال نشده است» (همان: ۹۰).



اگر بخواهیم ریشه‌های قصص را نیز بررسی کنیم باید بگوییم در قرآن از ریشه «ق، ص، ص»، ۳۰ واژه پدید آمده است که شش مورد مصدر قصص، ۲۰ مورد مشتقات فعلی و ۴ مورد واژه قصاص است که در اصل لغت به معنای اتباع و پیروی قدم‌به‌قدم است (رک: اشرفی، ۱۳۷۵: ۲۸)

البته در کنار «قَصَص» در قرآن واژگان دیگری نیز به‌کاررفته است که دلالت قصه را در خود دارد؛ از جمله‌ی این واژگان «نَبَأ، حدیث، مَثَل، آیه» است که در آیه‌های زیر مشاهده می‌کنیم:

تَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (قصص: ۳).

وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ (طه: ۹).

لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكِنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبُّ غَفُورٌ (سبأ: ۱۵).

قصه در قرآن دلالت خاصی دارد و می‌توان در خصوص آن این‌گونه گفته که «قصه‌ی قرآنی عبارت است از روایت و نقل وقایع و حوادث واقع و حقی که از روی علم باهدف و پیامی مشخص، پیگیری می‌شوند» (ملیبوی، ۱۳۷۶: ۹۴). در تعریف دیگری در خصوص مفهوم قصه در قرآن این‌چنین آمده است «قصه از نظر قرآن، سرگذشت حقیقی و واقعی و راستینی است که اساس آن علم الهی است و به‌منظور وسعت بخشیدن اندیشه انسان و تشویق خردمندان به عبرت گرفتن بیان‌شده و طوری نقل‌شده که نویسنده یا خواننده آن را دنبال کند» (شوقی، ۱۹۹۰: ۸۵).

#### تعریف گفتگو (حوار) در قرآن:

واژه‌ی گفتگو در قرآن و زبان عربی به معنای «حوار» و «محاورة» است؛ محاورة در زبان عربی به معنای «مراجعة الكلام» است. در زبان عربی گفته می‌شود که «حاورت فلاناً فی المنطق، أحرثت إلیه جواباً، ما أحرار بكلمة» در گفتگو با او تبادل (نظر) کردم، پاسخی را به او بازگرداندم، پاسخی را بازنگرداند. اسم این فعل «الحویر» است که در خصوص این اسم نیز عنوان‌شده که «سمعت حویرهما و حوارهما» همچنین از این وزن المحورة بر وزن مفعلة و المشورة مشتق شده است که از محاورة آمده است. المحاورة و المحورة به معنای «الجواب» است و تحاورا به معنای «تراجعوا اللام بینهم» و «المحاورة و الحوار» به معنای «المرادة فی الكلام» است (فراهیدی، ۱۹۸۸: العین، ماده حور).

اما از حیث اصطلاح، حوار به معنای «سخن دو یا چند شخص است که در یک موضوع و سبک خاصی جریان می‌یابد» (الحانی، ۱۹۶۸: ۳۵).

گفتگو در داستان، سبب‌ساز پویایی آن می‌گردد؛ چراکه گفتگو کلامی است که میان دو شخصیت ردوبدل می‌شود به‌گونه‌ای که یکی از آن دو کلام را به‌پیش می‌برد (رک: دیماس، ۱۹۹۹: ۱۱). کلمه‌ی گفتگو در زبان عربی به معنای «حوار» است؛ این واژه در قرآن کریم، سه بار تکرار شده است که در هر سه جا به معنای تبادل کلام میان دو شخص است:

وَكَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا (کهف: ۳۴).

و برای او میوه فراوان بود پس به رفیقش درحالی‌که با او گفت‌وگو می‌کرد گفت مال من از تو بیشتر است و از حیث افراد از تو نیرومندترم.

قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا (کهف: ۳۷).

رفیقش درحالی‌که با او گفت‌وگو می‌کرد به او گفت آیا به آن کسی که تو را از خاک سپس از نطفه آفرید آنگاه تو را [به‌صورت] مردی درآورد کافر شدی.

قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (مجادلة: ۱)

خدا گفتار [زنی] را که درباره شوهرش با تو گفتگو و به خدا شکایت می‌کرد شنید و خدا گفتگوی شما را می‌شنود زیرا خدا شنوای بیناست «۱».

اصطلاح حوار یا همان گفتگو در صورتی به کار می‌رود که بین دو تن صورت پذیرد و ادامه‌دار باشد و یکی از این دو بتواند دیگری را متقاعد کند و کلامش را بر کرسی نشاند. به بیان دیگر، حوار قرآنی «یک اسلوب قرآنی و بیانگر گفتگویی کلامی بین دو طرف است که هدف از آن بیان معانی اسلامی مشخصی است» (السامرائی، ۱۹۸۹: ۲۹).

حوار در قرآن به عنوان یک روش از روش‌های دعوت پیامبران آمده است؛ پیامبران الهی برای اینکه بتوانند مردم را قانع کنند و آن را به راه حق بیاورند و دین خدا را در میان ایشان غالب سازند، از این اسلوب استفاده می‌کردند؛ به همین خاطر «حوار در بیشتر جاه‌ها، در قصه‌های قرآن موضوعاتی دینی دارد. به بیان دیگر، بیشتر همراه با موضوعاتی است که پیامبر به خاطر آن در میان قومش مبعوث شده و با ایشان به بحث و مجادله پرداخته و از وحدانیت، رستاخیز سخن گفته و به ایشان این مطلب را ابلاغ کرده که پیامبران هم به مانند دیگران از جنس بشرند و فرشته نیستند» (احمد خلف الله، ۱۹۹۹: ۳۲۲). هدف‌های گفتگو نیز در قرآن متنوع است و شامل ایمان و اصلاح و بیان خیر و شر و تعالیم سیاسی و طلب علم و مبارزه با نفس و مخالفت با طغیان و آزادی رأی و اندیشه است.

### نتیجه‌گیری

قرآن کلامی الهی است که سرشار از معنا و زیبایی‌های بی‌شمار است. یکی از موارد زیبایی قرآن داستان‌هایی است که از گذشته نقل می‌کند. این داستان‌ها علاوه بر اینکه با زبانی هنری و کلامی آهنگین روایت شده است، سادگی و شفافیت خاصی دارد که سبب می‌شود برای مخاطب دل‌نشین واقع گردد و آن را تا پایان دنبال کند. سوازی این ویژگی‌ها، قصه‌های قرآن از بسیاری از معیارهای داستان‌نویسی جدید برخوردار است و بسیاری از کارکردهایی داستان‌نویسی جدید را در خود دارد.

گفتگو یکی از شگردهای داستان‌نویسی است که نقش‌های قابل توجهی را در رمان‌نویسی و نگارش داستان کوتاه ایفا می‌کند؛ این کارکردها را به نحوی در گفتگوهای داستان‌های قرآنی نیز مشاهده می‌کنیم و می‌توان گفت که گفتگو در داستان‌های قرآن تنها تبادل کلام بین دو تن نیست، بلکه کارکردهای ثانویه بسیاری دارد. یکی از این کارکردها گسترش عمل داستانی است؛ در صحنه‌هایی از داستان‌های قرآن مشاهده می‌کنیم که گفتگو سبب می‌شود که روند قصه به شکلی منطقی و به‌دوراز زیاده‌گویی - های ملال‌آور روایت می‌شود و داستان از ترتیب و نظم هنرمندانه‌ای برخوردار گردد و مخاطب را به ادامه‌ی ماجرا بکشاند. از دیگر کارکردهای گفتگو در قرآن، شخصیت‌پردازی است. قرآن کریم کلامی است که برای هدایت انسان‌ها آمده و به مانند داستان‌های جدید، از تخصیص دادن گفتارهای مستقیم برای بیان شخصیت‌های داستان پرهیز می‌کند تا اینکه از یک طرف، از هدف اصلی که همان هدایت است، فاصله نگیرد و از طرف دیگر، شخصیت‌ها به شکلی غیرمستقیم برای مخاطب تداعی گردند. نمونه‌ی این شخصیت‌پردازی را در گفتگوی حضرت ابراهیم با پدرش می‌بینیم که شخصیت منطقی و مهربان ابراهیم را به ذهن مخاطب تداعی می‌کند یا از خلال گفتگوهای فرعون به شخصیت خود مرکز، متکبر و خودرأی او پی می‌بریم؛ به عنوان مثال در جمله‌ی «و ما أریکم إلّا ما أری و ما أهدیکم إلّا سبیل الرشاد» او می‌بینیم که دو بار از ادات حصر استفاده کرده و ضمیر متکلم وحده حضور بیشتری در متن دارد. این مسأله بیانگر ذات خودبین فرعون است که ذره‌ای از حقیقت را برای دیگری قائل نیست و حتی اندکی شک به عقیده‌ی «فرعون ذات خشن و بی‌منطق او را درک می‌کنیم؛ بی‌منطق بودن شخصیت از عدم ارتباط بین دو گزاره‌ای مشخص می‌شود که فرعون ایراد می‌کند؛ چراکه اتخاذ خدایی جز فرعون دلیل مناسبی برای زندانی کردن خود ندارد و تنها خود است که محور سخنان اوست و یا درجایی دیگر از گفته‌ی «لئن إتخذت إله غیر لأجعلنک من المسجونین نیست و این دو گزاره از حیث منطقی ربطی به یکدیگر ندارند.

کارکرد دیگر گفتگو در داستان‌های قرآنی، واقعی جلوه دادن حوادث است؛ خداوند متعال در بسیاری از صحنه‌ها برای این حادثه را عینی جلوه دهد، به جای توصیف و روایت از زبان سوم شخص غائب یا دانای کل، مخاطب را در بطن ماجرا قرار می‌دهد و گفتگویی را در برابر او شکل می‌دهد تا بهتر بتواند با حادثه ارتباط برقرار کند و اتفاق برای او واقعی‌تر به نظر رسد. کشمکش و ایجاد نوعی هول و ولا در مخاطب از دیگر کارکردهای گفتگوست؛ گفتگو به خاطر ویژگی دوگانه‌ای که دارد سبب می‌شود که کلام برای مدتی

در قالب دیالکتیک مانند ادامه یابد و این امر، موجب فراز و فرود روند روایت می‌شود و کنجکاوی مخاطب و میل او به پایان را تحریک می‌کند. به‌عنوان مثال در گفتگوی حضرت ابراهیم (ع) با مشرکان می‌بینیم که او نخست ستاره‌ای را می‌بیند و بدان ایمان می‌آورد و باز در هنگام افول ستاره از آن دست می‌کشد. در این گفتگو، شاهد روند کنجکاوی، اعتقاد و دست کشیدن از اعتقاد هستیم. به‌بیان دیگر، حسن کنجکاوی نوعی حالت تعلیق را به مخاطب تداعی می‌کند که با دیدن ستاره به پایان می‌رسد و مخاطب گمان می‌کند که قصه به پایان رسیده و ابراهیم معبودش را یافته است اما درنهایت شاهد فرودی دیگری هستیم و ابراهیم از معبود افول‌گرش دست می‌کشد و به سمت ماه متمایل می‌شود و به همین ترتیب بدان ایمان می‌آورد و در هنگام افول ماه از آن دست می‌کشد. وقتی ابراهیم خورشید را می‌بینیم با استدلال بزرگ‌تر بودن آن، بدان ایمان می‌آورد و این بار مخاطب گمان می‌کند که ابراهیم به ایمان قطعی رسیده، اما بازهم شاهد فرود هستیم و ابراهیم دست می‌کشد تا اینکه بعد از مدتی فراز و فرود و کشمکش، پایان داستان فرامی‌رسد و ابراهیم به خالق آسمان‌ها و زمین ایمان می‌آورد.

از دیگر نقش‌های گفتگو در قرآن، ایجاز است. گفتگو از دو جنبه سبب ایجاز در داستان می‌شود؛ نخست اینکه دیگر در کلام نیازی به توصیف توسط سوم شخص غائب نیست و خواننده رو درروی شخصیت‌ها قرار می‌گیرد و داستان را دنبال می‌کند بی‌آنکه نیاز به این داشته باشد که شخصی دیگر سیر داستان را برای او روایت کند؛ از سویی دیگر گفتگو به خاطر کارکرد شفاهی که دارد، سبب می‌شود که متکلم بهتر بتواند کلمات حشو را کنار بزند و کلام را در بافتی مختصر و مفید ارائه کند.

آنچه در این پژوهش انجام شد، بررسی نقش عنصر گفتگو در داستان‌های قرآنی است. متن قرآن کریم به‌مانند اقیانوسی است که هر ظرف و قالبی را در خود جای‌داده و دربردارنده‌ی معانی بسیار و زیبایی‌هایی سرشار است و از همین رو می‌توان، دیگر عناصر داستانی را در داستان‌های قرآن رصد و تحلیل کرد و جنبه‌های بلاغی و زیبایی‌شناسانه آن را تبیین نمود.

#### منابع

- ✓ قرآن کریم.
- ✓ ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴). *لسان العرب*. بیروت: دار صادر.
- ✓ احمد خلف الله، محمد (۱۹۹۹). *الفن القصصی فی القرآن الکریم*، الطبعة الرابعة، مؤسسة الانتشار العربی.
- ✓ اخوت، احمد (۱۳۷۱). *دستور زبان داستان*. اصفهان: نشر فردا.
- ✓ اشرفی، عباس (۱۳۷۵). *درآمدی بر قصص قرآنی*. تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- ✓ ایرانی، ناصر (۱۳۸۰). *هنر رمان، تهران*. نشر آبانگاه.
- ✓ آلوت، میریام (۱۳۶۸). *رمان به روایت رمان‌نویسان*، ترجمه علی محمد حق‌شناس. تهران: نشر مرکز.
- ✓ باقازی، عبدالله احمد (۱۴۰۲). *القصة فی أدب الجاحظ*. تهامة جدة.
- ✓ بستانی، محمد (۱۳۷۱). *اسلام و هنر*. ترجمه‌ی حسین صارمی، چاپ اول، مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.
- ✓ بی‌نیاز، فتح‌الله (۱۳۹۴). *درآمدی بر داستان‌نویسی و روایت‌شناسی*. تهران: افراز.
- ✓ پروینی، خلیل (۱۳۷۹). *تحلیل عناصر ادبی و هنری داستان‌های قرآنی*، تهران: فرهنگ گستر.
- ✓ تودوروف، تزوتان (۱۳۸۸). *بوطیقای نثر؛ پژوهش‌های نو درباره‌ی حکایت*. ترجمه‌ی انوشیروان گنجی‌پور. تهران: نشر آگاه.
- ✓ جرّار، مأمون فریز (۱۹۸۸). *خصائص القصة الاسلامیة*. دار المنارة للنشر و التوزیع و الترجمة.
- ✓ جرجانی، عبدالقاهر (۲۰۰۷). *دلایل الإعجاز فی علم المعانی*، بیروت: المكتبة العصرية.
- ✓ الحانی، ناصر (۱۹۶۸). *المصطلح فی الأدب الغربی*، بیروت، دار الکتب العصرية.
- ✓ حسن‌نژاد، سید محمد (۱۳۷۴). *قصه‌های قرآن*. چاپ ششم، قم، انتشارات اهل بیت.
- ✓ حسینی، محمد (۱۳۸۴). *ریخت‌شناسی قصه‌های قرآن*، تهران: انتشارات ققنوس.

- ✓ حسینی، محمد (۱۳۷۸). ریخت شناسی قصه‌های قرآن، تهران: انتشارات ققنوس.
- ✓ الخطیب الاسکافی، محمد بن عبدالله (۲۰۰۱). دره التنزیل و غره التأویل، الطبعة الأولى، لبنان: معهد البحث العلمية.
- ✓ الخطیب، عبدالکریم (۱۹۷۵). القصص القرآنی فی منطوقه و مفهومه، الطبعة الثانية، بیروت: دار المعرفة للطباعة و النشر.
- ✓ دبور، محمد عبدالله عبده (۱۹۹۶). أسس بناء القصة فی القرآن الکریم، رسالة لنیل درجة العلمية (الدكتوراه)، جامعة الأزهر، كلية اللغة العربية بالمنوفية، قسم الادب و النقد.
- ✓ دهخدا، علی اکبر. (۱۳۳۷). لغت‌نامه. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ✓ راغب اصفهانی، حسین بن احمد (۱۴۱۲). المفردات فی غریب القرآن. بیروت: دار العلم.
- ✓ زمخشری، محمود بن عمر (۱۴۰۷). الکشاف عن غوامض التنزیل، بیروت: دار الكتاب العربی.
- ✓ السامرائی، اسماعیل ابراهیم (۱۹۸۹). الحوار فی القرآن الکریم، رسالة ماجیستر، كلية الشریعة، جامعة بغداد.
- ✓ سلیمانی، محسن (۱۳۷۴). فن داستان نویسی، چاپ دوم، تهران.
- ✓ سید قطب (۱۳۵۹). التصوير الفنی فی القرآن، ترجمه محمد علی عابدی، تهران: مرکز نشر انقلاب.
- ✓ سید قطب (۱۳۳۵). تصویر فنی، نمایش هنری در قرآن، چاپ اول، ترجمه‌ی محمد علی عابدی، تهران: بی‌نا.
- ✓ شوقی، ابوخلیل (۱۹۹۰). کارل بروکلمان فی المیزان، بیروت: دار الفكر المعاصر.
- ✓ الشهرزی، یادکار لطیف (۲۰۱۰). جمالیات التلقى فی السرد القرآنی، الطبعة الأولى. دمشق: دار ازمان.
- ✓ الصابونی، محمد علی (۱۹۸۵). النبوة و الأنبياء. مؤسسة مناهل الفرقان. بیروت.
- ✓ طباطبائی، سید محمد حسین (۱۴۱۷). المیزان فی تفسیر القرآن. قم: جامعة مدرّسین حوزه علمیه قم.
- ✓ الطباطبائی، محمد حسین (۱۴۰۳). المیزان فی تفسیر القرآن. بیروت: مؤسسة الأعلمی.
- ✓ طبری، ابوجعفر محمد بن جریر (۱۴۱۲). جامع البیان فی تفسیر القرآن. بیروت: دار المعرفة.
- ✓ عبدالسلام، فاتح (۱۹۹۹). الحوار القصصی: تقنیاته و علاقته السردیة، المؤسسة العربية للدراسات و النشر، ط ۱، بیروت.
- ✓ عبدره، عبدالحافظ (۱۹۷۲). بحوث فی قصص القرآن. لبنان: دار الكتاب اللبانی.
- ✓ فاخوری، حتا (۱۹۹۱). الموجز فی الأدب العربی. بیروت: دار الجیل.
- ✓ فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۹۸۸). العین، القاهرة: لجنة التألیف و الترجمة و النشر.
- ✓ فعال عراقی، حسین (۱۳۷۸). داستان‌های قرآن در المیزان. تهران: نشر سبحان.
- ✓ قرشی، سید علی اکبر (۱۳۷۱). قاموس قرآن. تهران: دار الکتب الاسلامیة.
- ✓ قطب، سید (۱۳۳۵). فی ظلال القرآن، ترجمه‌ی احمد آرام. تهران: انتشارات اعلمی.
- ✓ مصطفی، مستور (۱۳۷۹). الاعجاز القرآنیة، بیروت: دار صادر.
- ✓ معین، محمد (۱۳۸۲). فرهنگ فارسی. تهران: انتشارات بهزاد.
- ✓ مقبل، هالا (۲۰۱۵). الحوار فی مشاهد یوم القیامة فی القرآن الکریم. عمان: دار الجنان للنشر والتوزیع
- ✓ ملبوبی، محمد تقی (۱۳۷۶). تحلیلی نواز قصص قرآن، تهران: امیر کبیر.
- ✓ میرصادقی، جمال (۱۳۷۶). ادبیات داستانی، تهران: انتشارات علمی
- ✓ میرصادقی، جمال (۱۳۷۸). راهنمای داستان نویسی، تهران: سخن.
- ✓ میرصادقی، جمال (۱۳۸۸). عناصر داستان، چاپ ششم، تهران: سخن.
- ✓ نوبل، ویلیام (۱۳۷۷). راهنمای نگارش گفتگو، ترجمه عباس اکبری، تهران: سروش.

- ✓ وستلند، پیتر (۱۳۷۱). شیوه‌های داستان‌نویسی، ترجمه‌ی محمد حسین عباس‌پور، تهران: نشر مینا.
- ✓ یونسی، ابراهیم (۱۳۸۴). هنر داستان‌نویسی، چاپ هفتم، تهران: انتشارات نگاه.  
مقاله‌ها
- ✓ آیت‌اللهی، سید حبیب‌الله. خبری، محمدعلی. طاووسی، محمود. لزگی، سید حبیب‌الله (۱۳۸۶). تحلیل عناصر داستانی قصه‌ی حضرت یوسف (ع) در قرآن کریم. پژوهش زبان و ادبیات فارسی. شمپاره‌ی هشتم، بهار و تابستان ۱۳۸۶، صص: ۱-۲۰.
- ✓ حری، ابوالفضل (۱۳۹۰). وجوه بازنمایی گفتمان روایی: جریان سیال ذهن و تک‌گویی درونی. پژوهش ادبیات معاصر جهان، شماره ۶۱. صص ۲۵ تا ۴۰.
- ✓ رضایی، زهرا (۱۳۹۳). بررسی جایگاه تاریخ و قصص در قرآن. پژوهش‌نامه‌ی معارف قرآنی. دوره ۵. شماره ۱۸. صص ۱۱۵-۱۳۵.
- ✓ سلیمان الطحان، یوسف (۲۰۱۳). أنماط الحوار و وظائفه فی القصة القرآنیة قصص سورة الكهف أنموذجاً. مجلة أبحاث كلية التربية الأساسية، المجلد ۱۲، العدد ۴. صص ۳۷۳-۳۸۸.
- ✓ شجاع‌پوریان، ولی‌الله (۱۳۹۲). تأملی در شاخصه‌های قصه در قرآن. ادب عربی، شماره‌ی ۲، سال ۵. صص ۱۱۳-۱۳۳.
- ✓ الشهرانی، سعد بن علی بن محمد (۲۰۰۶)، «أهداف الحوار مع الغرب و معاذیرہ»، المؤتمر العالم الاسلامی و الغرب، الحواجز و الجسور، المنعقد بالجامعة الاسلامیة. مالیزیا.
- ✓ طاهری‌نیا، علی‌باقر- دریانورد، مریم (۱۳۹۳). تحلیل ساختار عنصر گفتگو در داستان حضرت ابراهیم در قرآن کریم. دوفصلنامه‌ی پژوهش‌های قرآنی در ادبیات، دانشگاه لرستان، سال اول، شماره‌ی دوم. صص ۲۱-۵۱.
- ✓ ملک ثابت، مهدی؛ (بی‌تا)، نوع ادبی مناجات‌های منظوم فارسی، تهران: مجله دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران.
- ✓ وحیدی مطلق، مهدی. موسوی، سیدرضا. تارم، میثم (۱۳۹۳). جلوه‌های هنری در قصص قرآن کریم. فصلنامه‌ی مطالعات قرآنی، سال پنجم، شماره ۱۹، صص: ۱۰۹-۱۲۸.
- ✓ همای، عباس. نقوی، مجدت (۱۳۹۴). بررسی و تحلیل سبک‌های ادبی در داستان‌های قرآن. مجله علمی و پژوهشی پژوهش‌های دینی. شماره ۳۰. صص ۲۲-۳۸.